



# اصول فقه ۳ (حلقه ثانی)

سطح ۲

درس ۴۶

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی  
آموزشیار: آقای یاسر سعادت

## مقدمه

برخی مانند آخوند خراسانی (ره) ترتب را مستلزم امر محال می‌دانند؛ در ابتدای این درس شهید صدر اشکال ایشان را مطرح نموده و بدان پاسخ می‌گویند و در ادامه وارد بحث از وجوب تخییری و تعیینی و نیز بحث از وجوب عینی و کفائی، می‌شوند؛ در کتاب اصول الفقه این بحث، در باب اوامر مطرح شده است، به لحاظ آن‌که اطلاق صیغه امر و اطلاق طلب، اقتضای تعیینی و عینی بودن و نه تخییری و کفائی بودن را دارد. ولی استاد شهید بحث از حقیقت وجوب تخییری و نیز وجوب کفائی را در زمره مباحث عقلی تحلیلی داخل می‌کند. ایشان در آغاز از تفاوت میان تخییر عقلی و شرعی سخن می‌گویند و سپس به تفسیر تخییر شرعی می‌پردازد.

## متن درس

[ و من هنا يعرف أن ثبوت امرين بالضدين مستحيل إذا كان كل من الأمرين مطلقا لحالة الاشتغال بامتنال الأمر الآخر أيضا، و اما إذا كان كل منهما مقيدا بعدم الاشتغال بالآخر، أو كان أحدهما كذلك، فلا استحالة، و يقال عن الأمرين بالضدين حينئذ: أنهما مجعولان على وجه الترتب، و إن هذا الترتب هو الذي صح جعلهما على هذا الوجه، ... ]

و قد تعترض و تقول إن الأمرين بالضدين على وجه الترتب مستحيل، لأن المكلف في حالة تركه لكلا الضدين يكون كل من الأمرين فعليا و ثابتا في حقه لأن شرطه محقق، و هذا يعني ان المكلف في هذه الحالة يطلب منه كلا الضدين و هو محال.

و الجواب على الاعتراض: ان الأمرين و الوجوبين، و ان كانا فعليين معا في الحالة المذكورة، و لكن لا محذور في ذلك، إذ ما دام امتثال أحدهما ينفي شرط الآخر و موضوعه، و بالتالي ينفي فعلية الوجوب الآخر، فلا يلزم من اجتماع الأمرين ان يكون المطلوب من المكلف ما لا يطاق، و هو الجمع بين الضدين، و لهذا لو فرض المحال و صدر كلا الضدين من المكلف، لما وقعا على وجه المطلوبية معا. فليس المطلوب خارجا عن حدود القدرة. و بهذا يتضح ان إمكان وقوع الأمرين بالضدين على وجه الترتب و اجتماعهما معا نشأ من خصوصية الترتب بينهما أى من خصوصية كون أحدهما، أو كل منهما، بامتناله نافيا لموضوع الآخر و معدما لشرطه.

التخيير و الكفائية في الواجب

الخطاب الشرعي المتكفل للوجوب على نحوين:

أحدهما: ان يبين فيه وجوب عنوان كلي واحد، و تجرى قرينة الحكمة لإثبات الإطلاق في الواجب، و إنه إطلاق بدلي، كما إذا قال: «صل» فيكون الواجب طبعي الصلاة، و يكون مخيرا بين أن يطبق هذا الطبعي على الصلاة في المسجد أو على الصلاة في البيت، إلا أن هذا التخيير ليس شرعيا، بل هو عقلي بمعنى أن الخطاب الشرعي لم يتعرض إلى هذا التخيير، و لم يذكر هذه البدائل مباشرة، و إنما يحكم العقل و العرف بالتخيير المذكور.

و النحو الآخر: ان يتعرض الخطاب الشرعي مباشرة للتخيير بين شيئين، فيأمر بهما على سبيل البدل فيقول مثلا: صل أو أعتق رقبة، و يسمى التخيير حينئذ شرعيا، و الوجوب بالوجوب التخييري.

## امکان تکلیف به ضدین به نحو ترتب (یادآوری)

تکلیف به ضدین محال است و بر این اساس باید گفت قدرت به معنای اعم، شرط در تکلیف است؛ یعنی هم قدرت تکوینی، که سابقاً گذشت، و هم قدرت به معنای عدم اشتغال به تکلیف مضاد، که اهم از تکلیف اول یا مساوی آن باشد. اما تکلیف به ضدین به نحو ترتب ممکن است؛ یعنی دو تکلیف متزاحم که اهمیت یکسان دارند، هر کدام مشروط به عدم اشتغال به دیگری است و دو تکلیف متزاحم که یکی اهم و دیگری مهم است، تکلیف مهم مشروط به عدم اتیان اهم است و لا عکس.

## اشکال بر ترتب

برخی به نظریه امکان تکلیف به دو امر متضاد به نحو ترتب، اشکال وارد کرده‌اند و تکلیف به نحو ترتب را منجر به تکلیف به غیرمقدور می‌دانند.

توضیح: مشروط بودن یک تکلیف به عدم امتثال تکلیف دیگری، به معنای تحقق فعلیت تکلیف مشروط، در حال عدم امتثال تکلیف دیگر می‌باشد؛ در این صورت اگر مکلف هر دو تکلیف را رها نماید و امتثال نکند، اقتضای ترتب این است که هر دو تکلیف فعلی باشد؛ زیرا شرط فعلیت هر یک از دو تکلیف (عدم امتثال تکلیف) محقق شده است؛ لذا در این صورت هر دو تکلیف در حق مکلف فعلی بوده و مکلف نسبت به هر دو تکلیف مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیرد. در حالی که تکلیف به دو امر متضاد در زمان واحد که مکلف قادر به اتیان هر دو نیست، تکلیف به غیرمقدور می‌باشد و تکلیف به غیرمقدور محال است.

## تطبیق

و قد تعترض و تقول إن الأمرين بالضدين على وجه الترتب<sup>۱</sup> مستحيل<sup>۲</sup>،

شاید اعتراض کنید و بگویید: ثبوت دو امر به دو ضد به شکل ترتب محال است؛

لأن<sup>۳</sup> المكلف في حالة تركه<sup>۴</sup> لكلا الضدين يكون كل من الأمرين فعليا و ثابتا في حقه<sup>۵</sup> لأن شرطه<sup>۶</sup> محقق،

چون مکلف در حالتی که هر دو ضد را ترک می‌کند، هر دو امر در حق او فعلیت و ثبوت پیدا می‌کند؛ زیرا شرط آن (یعنی شرط هریک از دو امر که عدم اشتغال به دیگری است) تحقق می‌یابد.

و هذا<sup>۷</sup> یعنی ان المكلف في هذه الحالة<sup>۸</sup> يطلب منه<sup>۹</sup> كلا الضدين و هو<sup>۱۰</sup> محال.

<sup>۱</sup> یعنی: یکی از دو تکلیف یا هر دو تکلیف مقید به عدم امتثال تکلیف دیگر باشد.

<sup>۲</sup> خبر «إن».

<sup>۳</sup> تعلیل «مستحيل».

<sup>۴</sup> مرجع ضمیر: المكلف.

<sup>۵</sup> مرجع ضمیر: المكلف.

<sup>۶</sup> مرجع ضمیر: كل من الامرین.

<sup>۷</sup> مشار الیه: فعلیت و ثبوت تکلیف به دو ضد در حق مکلف.

<sup>۸</sup> یعنی: در این حالت که مکلف هر دو تکلیف را ترک کرده و امتثال ننموده است.

<sup>۹</sup> مرجع ضمیر: المكلف.

و این به معنای آن است که در این حالت، هر دو ضد از مکلف خواسته شده است که امری محال است.

### پاسخ به اشکال بر ترتب

شهید صدر (ره) می‌فرمایند: قبول داریم که در این صورت هر یک از دو تکلیف در ذمه مکلف فعلی می‌باشد و لکن به مجرد این که مکلف اقدام به امتثال یکی از این دو تکلیف نماید، شرط فعلی شدن تکلیف دیگر، از بین می‌رود؛ لذا تکلیف دیگر از وجوب ساقط می‌شود؛ یعنی مثلاً اگر مکلف اقدام به انقاز زید نماید وجوب انقاز عمرو از او ساقط می‌شود؛ زیرا وجوب انقاز عمرو متوقف و مشروط به عدم انقاز زید بود که با اقدام مکلف به انقاز زید، وجوب انقاز عمرو از مکلف ساقط می‌گردد؛ لذا تکلیف به دو امر متضاد به نحو ترتب، تکلیف به غیرمقدور نیست؛ زیرا آنچه که غیرمقدور مکلف است جمع بین دو تکلیف متضاد می‌باشد، اما بنابر وجه ترتب، اگر مکلف به اتیان یکی از دو تکلیف مشغول شود موضوع تکلیف دیگر از بین می‌رود، و جمع بین دو تکلیف از مکلف خواسته نشده است؛ لذا اگر هم فرض کنیم که مکلف هر دو تکلیف را در زمان واحد اتیان نماید - زیرا فرض محال، محال نیست - باز هم این دو تکلیف مطلوب مولا نیست و ممکن نیست که هر دو تکلیف صحیح بوده باشد و بر وجه مطلوبیت واقع شده باشد؛ زیرا آنچه که مطلوب مولا است انجام یکی از این دو تکلیف می‌باشد، چون مکلف قادر به اتیان هر دو تکلیف نیست و تکلیف به غیرمقدور محال است؛ بنابراین یکی از این دو تکلیف امر نخواهد داشت و اتیان آن، اتیان مأمور به نخواهد بود.

با بیان فوق آشکار شد که امکان فعلی بودن امر به ضدین از خصوصیت ترتب ناشی می‌شود؛ یعنی از آن جا که فعلیت یکی از این دو تکلیف و یا هر دوی آن‌ها مشروط به عدم اتیان دیگری است و انجام یکی از دو تکلیف موضوع تکلیف دیگر را از بین می‌برد اجتماع دو امر متضاد امتناعی ندارد؛ چون استحاله موجود در امر به ضدین، از طلب جمع بین دو ضد ناشی می‌شود که فرض چنین است که در موارد امر به دو ضد بر نحو ترتب چنین طلبی وجود ندارد.

### تطبیق

و الجواب علی الاعتراض: ان الأمرین و الوجوبین، و ان كانا<sup>۱</sup> فعلیین معا فی الحالة المذكورة<sup>۲</sup>، و لکن لا محذور فی ذلک<sup>۳</sup>،

پاسخ این اعتراض آن است که، آن دو امر و آن دو وجوب، گرچه در حالت مذکور (که مکلف اهم و مهم را با هم ترک می‌کند)، هر دو فعلیت پیدا می‌کنند؛ ولی هیچ محذوری در آن نیست؛  
إذ ما دام امتثال أحدهما<sup>۱</sup> ینفی شرط الآخر و موضوعه<sup>۲</sup>، و بالتالی ینفی<sup>۳</sup> فعلیة الوجوب الآخر، فلا یلزم من اجتماع الأمرین<sup>۴</sup> ان یکون المطلوب من المكلف ما لا یطاق، و هو<sup>۵</sup> الجمع بین الضدین،

<sup>۱</sup> مرجع ضمیر: طلب انجام دو فعل متضاد در زمان واحد از مکلف.

<sup>۲</sup> مرجع ضمیر: الامرین.

<sup>۳</sup> یعنی: در حالتی که مکلف اتیان هر دو تکلیف را ترک می‌نماید.

<sup>۴</sup> مشار الیه: فعلیت هر دو تکلیف.

زیرا تا وقتی که امتثال یکی از دو امر، شرط دیگری است و موضوع آن را نفی می‌کند و در نتیجه فعلیت وجوب آن را، نفی می‌سازد، بنابراین از اجتماع دو امر (بر وجه ترتب)، لازم نمی‌آید که از مکلف ما لا یطاق طلب شده باشد و آن (یعنی طلب ما لا یطاق) جمع بین ضدین است.

و لهذاً لو فرض المحال و صدر کلا الضدین من المكلف، لما وقعا<sup>۷</sup> علی وجه المطلوبیة معا<sup>۸</sup>. فلیس المطلوب<sup>۹</sup> خارجاً<sup>۱۰</sup> عن حدود القدرة.

از این‌رو، اگر به فرض محال هر دو ضد از مکلف صادر شود، هیچ کدام آن‌گونه که خواسته شده، به جا آورده نشده است. پس آنچه خواسته شده است (یعنی انجام دادن هریک در صورت ترک دیگری یا انجام دادن مهم در صورت ترک اهم) خارج از حدود قدرت نیست.

و بهذا<sup>۱۱</sup> یتضح ان إمكان وقوع الأمرین بالضدین علی وجه الترتب و اجتماعهما<sup>۱۲</sup> معا نشأ<sup>۱۳</sup> من خصوصية الترتب بینهما<sup>۱۴</sup> أی من خصوصية کون أحدهما<sup>۱۵</sup>، أو کل منهما<sup>۱۶</sup>، بامتناله نافیاً<sup>۱۷</sup> لموضوع الآخر و معدماً<sup>۱۸</sup> لشرطه<sup>۱۹</sup>.

و بدین ترتیب روشن می‌شود که امکان وقوع دو امر به دو ضد به شکل ترتب و اجتماع آن‌ها با هم ناشی از خصوصیت ترتب میان آن دو است؛ یعنی از این خصوصیت، که یکی (یعنی اهم) یا هر دو (در آن‌جا که ملاک هر یک مساوی دیگری است) با امتثال شدن، موضوع امر دیگر را نفی می‌کند و شرط آن را معدوم می‌سازد (مثلاً

<sup>۱</sup> مرجع ضمیر: الأمرین.

<sup>۲</sup> معطوف علیه: شرط الآخر؛ مرجع ضمیر: الآخر.

<sup>۳</sup> مرجع ضمیر: امتثال احد الأمرین.

<sup>۴</sup> یعنی: فعلی شدن دو امری که به دو فعل متضاد تعلق گرفته است.

<sup>۵</sup> مرجع ضمیر: ما لا یطاق.

<sup>۶</sup> یعنی: از همین جهت که فعلی شدن دو امر متضاد بر نحو ترتب از تکلیف ما لا یطاق نیست.

<sup>۷</sup> مرجع ضمیر: امتثال الأمرین.

<sup>۸</sup> یعنی: این دو فعل با هم مورد طلب مولا واقع نشده است هر چند که ممکن است این دو فعل محبوب مولا باشند و فرق است بین مطلوبیت و محبوبیت؛ زیرا صدور فعلی که محال است نیز می‌تواند محبوب مولا باشد اما به خاطر عجز مکلف، مولا امر مولوی به آن نمی‌نماید.

<sup>۹</sup> یعنی: احد الضدین علی وجه الترتب.

<sup>۱۰</sup> خبر «لیس».

<sup>۱۱</sup> یعنی: از این‌جا که طلب بین ضدین محال است و در امر به ضدین بر وجه ترتب چنین طلبی وجود ندارد.

<sup>۱۲</sup> مرجع ضمیر: الأمرین بالضدین؛ معطوف علیه: وقوع الأمرین.

<sup>۱۳</sup> خبر «أن».

<sup>۱۴</sup> مرجع ضمیر: الأمرین بالضدین.

<sup>۱۵</sup> مرجع ضمیر: الأمرین بالضدین؛ در صورتی که یکی از دو تکلیف اهم از دیگری باشد.

<sup>۱۶</sup> مرجع ضمیر: الأمرین بالضدین؛ در صورتی که یکی از دو تکلیف اهم از تکلیف دیگر نباشد.

<sup>۱۷</sup> خبر «کون».

<sup>۱۸</sup> معطوف علیه: نافیاً.

<sup>۱۹</sup> مرجع ضمیر: الآخر.

شرط وجوب نماز ترک ازاله است، حال اگر ازاله را ترک نکرد این شرط از میان می‌رود و موضوع وجوب نماز منتفی می‌شود).

SCO۱:۱۸:۵۱

## واجب تخییری

گاهی واجب دارای بدلی می‌باشد، به نحوی که مکلف در اتیان واجب و یا بدل آن، مخیر است و اگر بدل را اتیان نماید وجوب از او ساقط می‌شود. تخییر در واجب بر دو نحو قابل تصور می‌باشد:

### الف) تخییر عقلی

یعنی: تخییری که شارع مقدس تصریح به این تخییر نکرده است؛ به تعبیر دیگر، در دلیلی که دال بر وجوب است بدلی برای واجب ذکر نشده است، بلکه این تخییر را عقل درک می‌کند و به آن حکم می‌نماید.

**توضیح:** گاهی مولا متعلق وجوب را یک عنوان کلی واحدی قرار می‌دهد، مثلاً می‌گوید: «اقیموا الصلاة» در این خطاب عنوان صلات، عنوان کلی است که صلاحیت دارد بر افراد کثیره‌ای منطبق شود؛ زیرا صلات دارای افراد طولی و عرضی مختلفی می‌تواند باشد، مثلاً نماز در لحظه اول و نماز در لحظه دوم و نماز در لحظه سوم و تا آخر وقت که افراد طولی نماز محسوب می‌شود؛ (یعنی وجوب نماز در لحظه دوم متوقف بر عدم اتیان آن در لحظه اول می‌باشد) و همچنین صلات دارای افراد و مصادیق عرضی گوناگونی است، مانند نماز در مسجد و نماز در خانه و نماز در حمام و غیره. با بیان این مقدمه می‌گوییم اگر مولا چنین تکلیفی نماید طبق مقدمات حکمت، مکلف در اتیان و امتثال هر یک از این مصادیق مخیر می‌باشد؛ یعنی مقدمات حکمت ثابت می‌کند که مکلف می‌تواند برای خروج از عهده تکلیف هر یک از این مصادیق را اتیان نماید که چنین اطلاقی «اطلاق بدلی» نامیده می‌شود؛ یعنی اطلاق، اتیان جمیع افراد و مصادیق را اثبات نمی‌کند، بلکه اتیان یکی از این مصادیق را به نحو علی البدل ثابت می‌نماید؛ این تخییر، «تخییر عقلی» نامیده می‌شود؛ یعنی تخییری که در لسان خطاب شرعی به طور مستقیم بیان نشده است بلکه این تخییر توسط عقل درک می‌شود.

### ب) تخییر شرعی

یعنی: تخییری که شارع مقدس در خود خطاب شرعی یک یا چند بدل برای متعلق وجوب بیان کند؛ مثلاً شارع مقدس در خطاب شرعی سه امر (۱. اطعام شصت فقیر. ۲. شصت روز، روزه گرفتن. ۳. آزاد کردن یک بنده). را برای کفاره افطار عمدی روزه ماه مبارک رمضان، قرار داده است و مکلف را در انجام یکی از این سه امر، مخیر نموده است که این واجب، «واجب تخییری» نامیده می‌شود.

**نکته:** در وجود این دو نوع تخییر در میان احکام شرعی نزاعی نیست؛ اما نکته قابل توجه این است که مراد از تخییر در اصطلاح اصولی و فقهی «تخییر شرعی» می‌باشد؛ یعنی در فقه و اصول وقتی که اصطلاح «واجب تخییری» به کار می‌رود، تخییر شرعی مراد می‌باشد نه تخییر عقلی.

عقلی: یعنی در خطاب شرعی، تصریح به این تخییر نشده است؛ بلکه این تخییر را عقل درک می‌کند و به آن حکم می‌نماید.

تخییر در واجب

شرعی: یعنی در خطاب شرعی یک یا چند بدل برای متعلق وجوب، بیان شود.

## تطبیق

الخطاب الشرعی المتکفل للوجوب علی نحوین:

(برای واجب تقسیماتی است، از جمله آن‌که واجب یا تعیینی است و یا تخییری.<sup>۱</sup>) آن خطاب شرعی که عهده‌دار (بیان) وجوب است، دو گونه می‌باشد:

أحدهما: ان یبین فیهِ<sup>۲</sup> وجوب عنوان کلی واحد، و تجری قرینة الحکمة لإثبات الإطلاق فی الواجب، و إنه<sup>۳</sup> إطلاق بدلی.

یکی آن‌که در آن خطاب عنوان واحد کلی متعلق وجوب، بیان گردد و قرینه حکمت برای اثبات اطلاق در آن واجب و این که آن اطلاق بدلی است، جریان پیدا کند.

كما إذا قال: «صل» فیکون الواجب طبعی<sup>۴</sup> الصلاة، و یكون<sup>۵</sup> مخیرا بین أن یتطبق هذا الطبعی علی الصلاة فی المسجد أو علی الصلاة فی البیت.

چنان‌که اگر مولی بگوید: «نماز بگزار»، طبعی نماز واجب خواهد بود (نه همه افراد آن و نه یک فرد بالخصوص، که از آن تعبیر به «صرف الوجود» می‌شود) و مکلف مخیر است که این طبعی را بر نماز در مسجد یا نماز در خانه تطبیق دهد.

إلا أن هذا التخییر لیس شرعیا، بل هو<sup>۶</sup> عقلی بمعنی أن الخطاب الشرعی لم یتعرض إلی هذا التخییر، و لم یذكر<sup>۷</sup> هذه البدائل مباشرة، و إنما یحکم العقل و العرف بالتخییر المذكور<sup>۸</sup>.

<sup>۱</sup> واجب تعیینی را مرحوم مظفر در اصول الفقه چنین تعریف کرده است: «ما تعلق به الطلب بخصوصه و لیس له عدل فی مقام الامتثال كالصلاة و الصوم» و نیز در جای دیگر چنین تعریف کرده است: «هو الواجب بلا واجب آخر یكون عدلا له و بدیلا عنه فی عرضه». در این تعریف قید «فی عرضه» برای اخراج آن دسته از واجبات است که بدل طولی دارند؛ مانند وضوء که در موارد اضطرار، تیمم جانشین آن می‌گردد. سپس مرحوم مظفر واجب تخییری را چنین تعریف کرده‌اند «ما كان له عدل و بدیل فی عرضه و لم یتعلق به الطلب بخصوصه».

<sup>۲</sup> مرجع ضمیر: نحوین.

<sup>۳</sup> مرجع ضمیر: الخطاب الشرعی.

<sup>۴</sup> مرجع ضمیر: الإطلاق. معطوف علیه: الإطلاق.

<sup>۵</sup> خبر «فیکون».

<sup>۶</sup> مرجع ضمیر: المكلف.

<sup>۷</sup> مرجع ضمیر: التخییر.

<sup>۸</sup> مرجع ضمیر: الخطاب الشرعی.

<sup>۹</sup> یعنی: تخییر مکلف میان افراد نماز.

ولی این گونه تخییر، تخییر شرعی نیست، بلکه تخییر عقلی است؛ به معنای آن که خطاب شرعی متعرض این گونه تخییر نشده است و این بدل‌ها (یعنی نماز در خانه و نماز در مسجد که مصادیق آن عنوان کلی هستند در خطاب شرعی) مستقیماً ذکر نشده‌اند و همانا عقل و عرف بدین تخییر حکم می‌کنند (و بدین لحاظ می‌توان گفت به طور غیرمستقیم مورد تعرض شارع است. خلاصه آن که تخییر در تطبیق طبیعی بر هر فرد، تخییر عقلی است).

و النحو الآخر<sup>۱</sup>: ان يتعرض الخطاب الشرعی مباشرة للتخییر بین شیئین، فیأمر بهما<sup>۲</sup> علی سبیل البدل گونه دیگر تخییر آن است خطاب شرعی مستقیماً متعرض تخییر میان دو (یا چند) چیز گردد. پس شارع به آن دو چیز «علی سبیل البدل» امر می‌کند.

فیقول مثلاً: صل أو أعتق رقبة، و یسمى التخییر حينئذ<sup>۳</sup> شرعياً<sup>۴</sup>، و<sup>۵</sup> الوجوب بالوجوب التخییری.

مثلاً می‌گوید: «نماز بگزار یا بنده‌ای آزاد کن». در این هنگام تخییر را «شرعی» و وجوب را «وجوب تخییری» می‌گویند؛ (چون شارع در خطاب خویش به وجوب یکی از چند چیز تصریح کرده و هر یک را بدل عرضی دیگری قرار داده است).

SCO۲:۳۰:۴۵

<sup>۱</sup> یعنی: نحوه دیگری که برای خطاب شرعی متکفل وجوب، وجود دارد.

<sup>۲</sup> مرجع ضمیر: شیئین.

<sup>۳</sup> یعنی: در این هنگام که خطاب شرعی مباشرتاً بدلی برای واجب ذکر می‌کند.

<sup>۴</sup> مفعول «یسمى».

<sup>۵</sup> معطوف علیه: التخییر.

## چکیده

۱. برخی فرضیه ترتب را محال پنداشته‌اند؛ زیرا آن را مستلزم آن دانسته‌اند که در صورت ترک هر دو تکلیف، هر دو به فعلیت برسند و این مستلزم طلب ضدین می‌باشد که محال است.
  ۲. جواب اشکال فوق آن است که فعلیت دو تکلیف متزاحم در صورت ترک هر دو، هیچ محذوری ندارد؛ چون خصوصیت ترتب سبب می‌شود که از فعلیت یافتن دو امر، تکلیف به ما لا یطاق لازم نیاید؛ زیرا طبق این نظریه با اتیان یکی از دو تکلیف، تکلیف دیگر، از مکلف ساقط می‌شود.
  ۳. تخییر در واجبات بر دو گونه است:
- الف) عقلی: یعنی متعلق وجوب یک عنوان کلی قرار می‌گیرد که دارای افراد طولی و عرضی مختلفی است که عقل مکلف را در تطبیق واجب بر هر یک از این افراد مخیر می‌بیند.
- ب) شرعی: یعنی در خطاب شرعی یک یا چند بدل برای متعلق وجوب بیان شود.